

سعادت و برکت در سایه تاج و تخت شاهشاهی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

بیتلم
دکتر علی اکبر برینیا

بزودی یکی از جشن های
پرشکوه ایران کهن با عظمت و
جلالی که در خور بزرگی
بنیان گذار ایران نو میباشد
برپا گردیده و بار دیگر یکی
از سنت های مقدس دیرین ملی
ایرانیان در عرصه کیتی جلوه گر
شده و خاطره عظمت ها و بزرگی-
های ایران کهن رازنده خواهد
ساخت .

بار دیگر مردم جهان عظمت و
شکوه کوروش و داریوش و
خشایارشا و اردشیر و انوشیروان
و خسرو پرویز را که تا کنون در
عالم اندیشه و خیال تجسم
می نمودند بچشم خواهند دید
و بقای جاودانی ایران و ایرانی
را عملاً مشاهده خواهند نمود.

جشن تاجگذاری مانند جشن نوروزی یکی از جشنهای ملی بسیار قدیمی ماست و از همان روزی بوجود آمده که ملت ایران حاکم بر سر نوشت خود شده و سرزمین ایران بصورت يك واحد مجزی و مستقل درآمده است .

تاج کلمه ای است فارسی و بسیار قدیمی که علی الظاهر در شاهنشاهی ساسانیان وسیله مردم کشور حیره که شاهان آن دست نشانده شاهنشاه ایران بوده اند بزبان عربی راه یافته است و در زبان ارمنی بصورت تگ Tag یعنی تاج و تکور Tagaur بمعنی تاجور درآمده است و با کلمات افسر و گرز و دیهم مترادف میباشد . منوچهری در مطلع قصیده معروف خود چنین گوید :

شبی کیسو فروهشته بدامن پلاسین معجر و قیرینه گرز
در میان این کلمات تنها دیهم از یونان آمده و همانست که در زبان فرانسه Diademe شده است . کلمه دیهم نیز دیر گاهی است داخل زبان فارسی شده و در شاهنامه فردوسی زیاد بکار رفته است :

چو دیهم شاهی یسر بر نهاد سراسر جهان را همه داد داد
تاج علامت سعادت و نیک بختی است و بهمین علت تاجور در ادبیات فارسی بمعنی سعادت مند نیز آمده است .

سعدی روزگار سعادت خود را که در کنار پدر میزیسته چنین وصف میکند :

من آنکه سر تاجور داشتم آنکه سر در کنار پدر داشتم
تخت و تاج مظهر عظمت ملت ایران و نماینده شکوه و جلال و بزرگی و افتخار ماست و بهیچ صورت نمیتوان معلوم کرد مراسم نخستین تخت نشینی و تاجگذاری از چه زمان برقرار شده است و همانطوریکه اشاره شد انجام تشریفات جشن تاجگذاری از همان روزی که ملت ایران بسعادت استقلال نایل آمده معمول شده است . اگر شاهنامه فردوسی را ملاک و مدرك قرار دهیم نخستین جشن تاجگذاری را کیومرث پادشاه باستانی و داستانی ایران بر پا کرده است :

پژوهنده نامه باستان چنین گفت کابین تخت و کلاه
که از پهلوانان زند داستان کیومرث آورد و او بود شاه

از همان روز نخست سعادت ملت ایران بدست توانای تاجداران ایرانی صورت گرفته و تمام وسایل آسایش و آرامش راتا جوران ایران برای ملت خود فراهم ساخته اند .

هوشنگ آهن را از سنگ جدا کرد و از آن اسباب و ابزار ساخت و کشت و زرع را از طریق آبیاری بمردم یاد داد و آتش را کشف نمود و حیوانات اهلی را از وحشی جدا کرد و در خدمت بشر وارد نمود :

جهاندار هوشنگ بارای و داد	بجای نیا تاج بر سر نهاد
وز آن پس جهان یکسر آباد کرد	همه روی گیتی پر از داد کرد
نخستین یکی گوهر آمد بچنگ	بدانش ز آهن جدا کرد سنگ
چو بشناخت آهنگری پیشه کرد	کجا زو تبر اره و تیشه کرد
چو این کرده شد چاره آب ساخت	ز دریاب آورده و هامون نواخت
بجوی و برود آب را راه کرد	بفر کئی رنج کوتاه کرد
بسیجید پس هر کسی نان خویش	بورزید و بشناخت سامان خویش
از آن پیش کاین کارها شد بسیج	نبد خوردن بها جزاز میوه هیچ
بسنگ اندر آتش ازو شد پدید	کز روشنی در جهان گسترید
بدان ایزدی فر و جاه و کیان	ز نخجیر گور و گوزن زبان
جدا کرد گاو و خر و گوسفند	بورز آورید آنچه بد سودمند

پسر هوشنگ تهمورث پشم رشتن و فرش بافتن آموخت و مرغان و جانوران اهلی را پرورد و خواندن و نوشتن بیاموخت :

پس از پشت میش و بره پشم و موی	برید و برشتن نهادند روی
ز مرغان همان آنکه بدنیک ساز	چوباز و چوشاهین گردن فراز
بیاورد و آموختنشان گرفت	جهانی بدو ماند اندر شگفت
چو این کرده شد ما کیان و خروس	کجا بر خرو شد که زخم کوس
بیاورد یکسر چنان چون سزید	نهفته همه سودمندی گزید
نباشتن یکی نه که نزدیک سی	چه رومی چه تازی و چه پارسی
چه سفدی چه چینی و چه پهلوی	نکاریدن آن کجا بشنوی

جمشید جانشین تهمورث خود و جوشن و خفتان و سایر وسایل جنگ و

دفاع را ساخت و رشتن و بافتن و جامه دوختن را ب مردم آموخت و خانه سازی یاد داد و پزشکی و کشتی رانی را تعلیم نمود و انواع گوهرها را از معدن استخراج کرد و تختی ساخت بانواع گوهرها آراسته و جشن نوروز را برپا نمود و مردم را بر حسب مشاغلی که داشتند طبقه بندی کرد و اجتماع ایرانیان را سامان بخشید:

بفر کئی نرم کرد آهنا	چو خود ورزه کرد و چون جوشنا
چو خفتان و چون درع و برگستوان	همه کرد پیدا بروشن روان
ز کتان و ابریشم و موی قز	قصب کرد پر مایه دیبا و خز
بیاموختشان رشتن و تافتن	بتار اندرون پود را بافتن
چو شد بافته شستن و دوختن	گرفتند از او یکسر آموختن
بفرمود دیوان ناپاک را	بآب اندر آمیختن خاک را
هر آنچه از گل آمد جویشناختند	سیک خشت را کالبد ساختند
بسنگ و بکچ دیو دیوار کرد	نخست از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کاخ های بلند	چو ایران که باشد پناه از گزند
ز خارا گهر جست یک روزگار	همی کرد زو روشنی خواستار
بچنگ آمدش چند گونه هنر	چو یاقوت و بیجاده و سیم و زر
پزشکی و درمان هر دردمند	در تندرستی و راه گزند
گذر کرد زان پس بکشتی بر آب	ز کشور بکشور بر آمد شتاب
بفر کیانی یکی تخت ساخت	چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت
که چون خواستی دیو برداشتی	ز هامون بگردون برافراشتی
چو خورشید تابان میان هوا	نشسته بر او شاه فرمانروا

در این جا لازم است بعنوان يك معلم تاریخ یاد آور شوم که باین مطالب نمیتوان جنبه علمی داد و آنها را يك حقیقت تاریخی تلقی کرد. غرض ما نیز از بیان این نکات اثبات این نکته است که ملت ایران از قدیم ترین ایام سعادت و سلامت خود را در وجود شاهنشاه جستجو میکرد و همه چیز را از او میدانست و معتقد بود که همه چیز را شاهنشاه به وی بخشیده و وسائل آرامش و آسایش ملت را شاهنشاهان تأمین نموده اند. اگر تاریخ سلسه های پیشدادی و کیانی را آمیخته با فسانه تلقی کنیم حقیقت و قایمی که در عهد ساسانیان رخ داده و بوسیله

مورخان ایرانی و رومی و عرب برشته تحریر در آمده است نمیتوان انکار کرد. هر یک از متون تاریخی را که ملاک قرار دهیم باسانی و سادگی میتوانیم ثابت کنیم که در دوره ساسانیان نیز عوامل آسایش و سعادت بدست توانای شاهنشاهان این سلسله تأمین شده است. اردشیر سرسلسله ساسانیان علاوه بر اینکه آئین مملکت داری را تکمیل نمود و عهدنامه معروف خود را تدوین کرد و هر چیز و هر کس را بجای خود نهاد، بیش از شش شهر بنا نمود که از آنجمله شهر اهواز است که هنوز باقی است. دیگر شهر جندی شاپور است که بافتخار پسرش شاپور بنا نهاده است :

نگه کرد بجائی که بد خارسان از او کرد خرم یکی شارسان
 کجا چند شاپور خوانی و را جز این نیز نامی نمانی و را
 پسرش شاپور اول علاوه بر پل ها و سد هایی که بروی کارون ساخته
 شهر های متعددی بنا نهاده است .

شاپور ذوالاکناف شهر انبار را بنا نمود و در جوار شوش شهر دیگری ساخت . بهرام گور ملت ایران را غرق در شادی و سرور نمود . در طول هفت سال قحطی که در زمان فیروز شاهنشاه ساسانی پیش آمد یک تن گرسنه نماند . قباد و فرزندش انوشیروان در شهر سازی و آبادانی دقیقه ای اهمال نورزیدند . داد گستری انوشیروان مشهور تر از آنست که در این جا از آن ذکر رود . در اینجا شایسته است از روز گاران قدیم که فسانه گشته و کهن شده چشم بر بندیم و سخن از روز گار نو گوئیم که نو را جلوتی است دگر .

هم اکنون تمام مظاهر سعادت و خوشبختی که شاهنشاه جوانبخت کامکار با فوج ما برای ملت خود فراهم ساخته اند در برابر چشمان ماست ، تمام عوامل سعادت که شاهنشاهان ما بتدریج و بمرور زمان برای ملت و کشور آماده ساخته اند ، شاهنشاه پیروزبخت موفق ماهمه را یک تنه ایجاد فرمودند . اگر هوشنگ آهن پدید آورد ذات مقدس ایشان نیز کارخانه ذوب آهن ایجاد فرمودند و اگر او آتش را کشف کرد ایشان نیز سراسر شهر های کشور را غرق در نور ساخته اند و اگر او کشت و زرع را از طریق آبیاری ب مردم آموخت

ایشان نیز از طریق انقلاب سپید جهانگیرانه و اصلاحات ارضی که سر مشق جهانیان گردیده دهقان را آزاد و زمین را آباد فرمودند .

اگر شاپور اول سد ساخت ذات مبارک ایشان نیز بباستن سدهای عظیم آبهای هدر رفته رامهار فرمودند و صدها هزار هکتار زمین بایر و لم یزرع کشور را آبادان نمودند و با تاسیس دانشکده ها و دبیرستانهای کشاورزی فن کاشتن و درودن آموختند . اگر تم ورت خواندن و نوشتن تعلیم داد شاهنشاه آریامهر نیز پرچم مبارزه بابیسوادی را در سراسر جهان بردوش گرفت و همه بیسوادان کشور را از نعمت خواندن و نوشتن و دانش اندوزی بهره ور فرمود و رسماً برای مبارزه و جنگ با عفریت جهل و نادانی سپاهی بسیج فرمود و در سراسر کشور پراکنده ساخت؛ سپاهی که در مدت کوتاه مهر خود را در تمام دلهای جاداده است . کیست که امروز بنظر محبت و احترام بیک سپاهی دانش ننگرد و برای اینکه عقل و اندیشه ها سالم گردند ، در برابر سپاه دانش سپاه دیگری بنام سپاه بهداشت مأمور فرمودند زیرا عقل سالم در بدن سالم است و برای اینکه عقلهای سالم و بدنهای سالم راه زندگی بیاموزند و از طریق فعالیت و کسب و ثروت ، عوامل آسایش را آماده سازند در برابر هر دو سپاه سپاه دیگری بنام سپاه ترویج و آبادانی بسیج کرد .

اگر جمشید خانه سازی آموخت ملاحظه میشود که در این عهد همایون و دولت روز افزون هنر معماری و ساختمان بکجاری رسیده است . اگر ساختمانهای سربفلك کشیده و زیبای امروز با ساختمانهای سی سال قبل مقایسه گردد آنوقت آشکار میگردد که بعلت وجود ثبات و امنیت و آسایش و بهبود شگفت اوضاع اقتصادی در همین تهران چند شهر تازه ایجاد گردیده است .

بنابراین ایرانیان بی جهت و بی سبب بشاهدوستی و شاهپرستی مشهور نشده اند از شاهنشاهان خود نیکوئی دیده آسایش و آرامش و سعادت را در وجود آنان جستجو کرده اند . شاهنشاهان ایران بر طبق اسناد و مدارک مسلم تاریخی جامع جمیع کمالات انسانی هستند . مردمانی هستند شجاع و دلیر و داد گرو و پاک نهاد و زیبا و بر از نده تاج و تخت ، عاشق ایران و حامی و نگهبان مرزهای کشور ، مهربان

و راستگودارای فرایزدی . اطاعت از شاه‌مایهٔ سعادت ماست و سرپیچی از فرمان او مایهٔ بدبختی و بیچارگی . ایرانیان شاه را بدرجهٔ پرستش دوست داشته‌اند و میدارند زیرا اوست که همه چیز بملت خود میبخشد . شاهنامه بدین ترتیب بصراحت پرستش شاه را توصیه میکند :

پرستیدن شهریار زمین	نداند خردمند جز راه دین
بفرمان شاهان نباید درنگ	نباید که گردد دل شاه تنگ
هر آنکس که برپادشه دشمن است	روانش پرستار اهریمن است
چنان دان که آرام‌گیتی است شاه	چو نیکی کنیم او دهد پایگاه
بشهری که هست اندرو مهر شاه	نیابد نیاز اندر آن بوم راه
جهان را دل از شاه خندان بود	که برچهر او فر یزدان بود
به اندیشه‌گر سر به پیچی توزوی	به پیچد همانکه ز تو بخت روی

تصور نکنید که تنها در شاهنامه فردوسی شاهدوستی و اطاعت فرمان‌شاه توصیه شده است کلیهٔ نویسندگان و داستان‌سرایان و شعرا و دانشمندان اطاعت فرمان‌شاه را واجب شمرده‌اند و سعادت را در وجود او جستجو کرده‌اند .

فخرالدین اسعدگرگانی در کتاب مشهور ویس و رامین خود گوید :

سه طاعت واجب آمد بر خردمند	که آن هر سه بهم دارند پیوند
یکی فرمان دادار جهانست	که جان را ز نجات جاودانست
دوم فرمان پیغمبر محمد	که آنرا کافر بدین کند رد
سیم فرمان سلطان جهاندار	بملك اندر بهای دین دادار

فخرالدین ابراهیم عراقی در کتاب عشاق نامه چنین توصیه میکند :

حق تعالی میان هر عصری	از سعادت بنا کند قصری
اندر آن جایگه نمود گاهی	برنشاند بمسندش شاهی
ز بر تخت حکم شاه شود	پشت اسلام را پناه شود

جامی نیز در کلیهٔ آثار خود شاه دوستی را از صفات ستوده دانسته و اطاعت فرمان شاه را واجب شمرده است . در منظومه سلامان و ابسال میگوید :

شاه عادل نیست جز ظل‌اله	خلق را ظل‌اله آمد پناه
از شکوه خسروان کامکار	میشود فر الهی آشکار

در دین مقدس اسلام نیز بدوجب آیه مشهوره اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، اتحاد ملت باشاه از جمله قواعد و اصول مسلمانی است. اخبار و احادیثی که از ائمه هدی سلام اله علیهم در باره شاهدوستی وارد شده اگر جمع شود بصورت کتاب پر حجمی در خواهد آمد. حتی توصیه کرده اند که اگر کسی از وجود خودش مطمئن شد که میتواند بیادشاه زمانش خدمت کند که نفعش بدولت اسلام رسد و سلطان او را نشناسد و یا از حال وی خبر نداشته باشد بر آن شخص واجب است که پادشاه زمان را بر حال خود مطلع کند تا اینکه شاه او را مصدر خدمتی بفرماید. ما در میان احادیث گوناگونی که در این باره وارد شده به ذکر يك حدیث اکتفا میکنیم:

«خدارا گنجھائی است در این دنیا بر درخانه پادشاه که روز قیامت آنها را نوری در جبین میباشد که عرصات محشر از نورشان روشن میشود. عموم اهل محشر متعجب و حیران میمانند زیرا که آنها را نمی شناسند. از درگاه حق سؤال میکنند که خدایا این قوم چه کسان میباشند زیرا که ما اینها را در دنیا نشناختیم نه در جمله انبیا و نه در جمله اوصیاء. پس ندا از جانب حق تعالی میآید که این از خاص کسانی بوده اند که به در خانه های پادشاه خدمت میکردند و سعی در رفع قضای حوائج بندگان مینمودند و نمی گذاشتند که او باش و اشرار مردم بر آنها ظلم و تعدی کنند.»

تمام دانشمندان و علمای اسلام اعم از شیعه و سنی بدون استثناء دوستی شاه و فرمانبرداری از سلطان اسلام را مایه سعادت بشریت دانسته اند زیرا بقول نصرالله بن محمد بن عبدالحمید مترجم کلیله و دمنه:

«تنفیذ شرایع دین و اظهار طرائق و شعائر حق بی سیاست پادشاه دین دار صورت نیندد و اشارت حضرت نبوت بدین معنی وارد است که: «الدین و الملك

۱ - ان الله کنوزاً فی الارض علی ابواب السلطان یبعثون یوم القیامة ولهم انوار تضيی منها عرصات المعشر فیتسبب الناس من انوار هم و یتولون ربنا لم نعرف هؤلاء فی الایبیا ولا فی الاوصیاء فمن هؤلاء فیأتی النداء من قبل الحق ان هؤلاء الناس كانوا علی ابواب السلطان فینفون العباد و یقضون حوائجهم و یرفون الظلم عنهم فاعطوا هذه الانوار ببرکة هذا العمل.

توأمان» و بحقیقت ببايد شناخت که پادشاهان اسلام سایه آفریدگارند عزا سمه که روی زمین بنور عدل ایشان جمال گیرد .
اینکه در قانون اساسی ما سلطنت را ودیعه ای الهی دانسته اند نکته ایست صریح از آیه قرآن :

«بگوای پیغمبر پروردگار امارالک عالم هستی توئی. پادشاهی آنرا دهی که خواهی و بازستانی از هر که خواهی. هر که را خواهی عزیز کنی و هر که را خواهی خوار گردانی نیکی بدست تست و بر هر چیز توانائی .»^۱
در مقدمه سیاست نامه منسوب به خواجه نظام الملک نیز چنین آمده است:
«ایزد تعالی اندر هر عصر یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه ستوده و آراسته گرداند، مصالح جهان و آرام بندگان را بدو باز بندد و در فساد و آشوب و فتنه بدو بسته گرداند و هیبت و حشمت او در دلها و چشم خلایق بکسترانند، مردمان اندر عدل او روزگار می گذرانند و ایمن میباشند و بقای دولت او میخوانند.... و دیگر آنچه بعمارت جهان پیوندد از بیرون آوردن کاریزها و کشیدن جویهای معروف و پلها کردن بر گذر آبهای عظیم و آبادانی کردن دیهها و بر آوردن حصارها و بنا افکندن شهرهای نوبناهای رفیع و نشست گاههای بدیع بجای آرد و بر شاهراهها رباط فرماید، از کردن آن نام همیشه او را بماند و ثواب آن بدان جهان او را حاصل شود.»

مجموعه این عوامل که خلاصه ای از آن در این جا بیان شد سبب گردیده که ایرانیان بشاهدوستی شهره آفاق شوند. باینکه پس از حمله عرب دین اسلام را با کمالاتی پذیرفتند و در راه اعتلای اسلام شمشیرها زدند و جنگها کردند و جهادها رفتند معذک همیشه آرزو داشتند که شاهنشاهی با عظمت آنان دوباره تجدید شود و شاهنشاهی ایران نژاد دل آگاه و پاکزاد دوباره برمسند شاهنشاهی جای گیرد و سعادت و عظمت ایران را دوباره برقرار سازد. آرزوی مردم آنروز ایران را فردوسی چنین بیان میکند :

۱ - قل اللهم مالک الملک توئی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تمز من تشاء و تقل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیئی قدیر .

توای داد گستر جهان آفرین
 فرروزان بما فر شاهنشهی
 برانگیز یک مرد ایران نژاد
 که با نیروی دادو مردانگی
 کند زنده نام نیاگان ما

برآرنده آسمان و زمین
 بما باز گردان کلاه مهی
 توانا و برنادل و پاکزاد
 بهوش و بفرهنگ و فرزاندگی
 چو مینو کند خاک ایران ما

اکنون مابدر گاه پروردگار نیایش میکنیم و اورا ستایش مینمائیم که
 آرزوی دیرین ملت ایران برآورده شده و شاهنشاهی دانا و توانا و داد گستر
 و برنادل و پاکزاد بر مسند شاهنشاهی جای دارد و با اقدامات عمیق و اساسی
 چنان تحولی در تمام شئون ملی و اجتماعی بوجود آورده اند که نام ایران و
 ایرانیان از نو زنده گردیده و خاک ایران چون مینو گشته است .

